



پیغام عشق

قسمت هزار و پانصد و سی و یکم



خلاصه

شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۰ گنج حضور، بخش نهم

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۴۰

کرده حق ناموس را صد من حدید

ای بسی بسته به بندِ ناپدید

*حدید: آهن

خداوند ناموس و حیثیت بدلی من ذهنی را همچون صد من آهن سنگین کرده است، چه بسیارند انسان‌هایی که با این بند ناپدید بسته شده‌اند. [یعنی چه بسیارند انسان‌هایی که آبروی مصنوعی دارند، چیزها به آن‌ها برمی‌خورد، واکنش شدید نشان می‌دهند و این را بسیار طبیعی و حق خودشان می‌دانند.]

«بیت هندسی»

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۹

در تگ جو هست سرگین ای فتی

گرچه جو صافی نماید مر تو را

*فتی: جوان، جوان مرد

ای انسان، زیر این ظاهر باوقار و آرام من ذهنی تو پر از انباشتگی درد است. این جوی صاف رد می‌شود اما در زیر آن کثافات وجود دارد. همینکه یک کسی حرفی به تو بزند و به ناموست بربخورد، این دردها و کثافات بالا می‌آیند.



نکته: اگر شما خشمگین هستید، می ترسید، رنجش و کینه دارید، حسود هستید، باید بصورت حضور ناظر به خودتان نگاه کنید، آن وقت می بینید که یار شما چیزهای بیرونی هستند، نه عدم و زندگی. دلدار شما هم همین همانیدگی های شما هستند که شما را به اینجا کشانده اند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰

حُکْمِ حَقِّ گُسْتَرْدِ بَهِرِ مَآبِسَاطِ

کِه بگوئید از طریقِ اِنْبَسَاطِ

*بَسَاطِ: هر چیز گسترده‌ای مانند فرش و سفره

خداوند در این لحظه به ما می گوید که با من با انبساط صحبت کنید و از طریق فضاگشایی حرف بزنید و خودتان را بیان کنید. از طریق انقباض با شیطان صحبت می کنید. «بیت هندسی»

نکته ۱: اگر شما می خواهید زندگی را به مرکزتان بیاورید تا با «قضا و کُن فکان» به شما کمک کند، باید بگوئید «نمی دانم»، اما شما با سبب سازی نمی توانید بگوئید نمی دانم. نمی دانم یعنی ترک سبب سازی و سبب سازی یعنی ذهن فعال.

نکته ۲: شما به خودتان نگوئید من چگونه سبب سازی می کنم یا سؤال نکنید که من چگونه این فضا را باز کنم؟ با سبب سازی نمی شود فضا را باز کرد، سبب سازی عکس فضاگشایی است. یا سبب سازی ذهن است یا فضاگشایی.

نکته ۳: فضای گشوده شده یعنی من صفر هستم و با سبب سازی به خداوند وصل نمی شوم. بنابراین نمی دانم واقعی می آید.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۳۰

چون ملایک گوی: لا عِلْمَ لَنَا

تا بگیرد دستِ تو عِلْمَتَنَا



مانند فرشتگان در این لحظه بگو من چیزی بلد نیستم تا خداوند با مرکز عدم به تو دانش بدهد و دستت را بگیرد. [این زمینه‌ای می‌شود تا شما از فکر و قضاوت خداوند و اینکه او می‌گوید «بشو و می‌شود» استفاده کنید.

«بیت هندسی»

قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۳۲

«قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ.»

«گفتند: منزهی تو. ما را جز آنچه خود به ما آموخته‌ای دانشی نیست. تویی دانای حکیم.»

توضیح آیه: ما نیز بصورت فرشته، وقتی فضا باز می‌شود از جنس فرشته، از جنس حضور، می‌شویم و می‌گوییم خدایا مانند فرشتگان چیزی نمی‌دانم، این لحظه به من دانش بده و او هم با فضاگشایی به ما دانش می‌دهد و این همان صنع است.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۴۴

دَمِ او جان دَهَدَت رُو ز نَفَّخْتُ بَیذیر

کار او کُن فیکون است نه موقوفِ علل

*نَفَّخْتُ: دمیدم.

ای انسان، وقتی فضا را باز می‌کنی دم ایزدی به تو جان داده و دردهایت را شفا می‌دهد. برو این را از آیه نَفَّخْتُ یاد بگیر. کار خداوند از طریق «بشو و می‌شود» انجام می‌شود. این بشو و می‌شود زندگی موقوف قضاوت و سبب‌سازی ذهنی تو نیست. بنابراین قضاوت را صفر کن تا ذهن خداوند قضاوت کند.

«بیت هندسی»



مولوی دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲۹

ای عاشقِ جَریده، بر عاشقانِ گزیده

بگذر ز آفریده، بنگر در آفریدن

*جَریده: یگانه، تنها

ای انسان، تو یک عاشقِ تنها هستی که خداوند به تنهایی خودش را از تو بیان می‌کند، وابسته به هیچکس نیستی و تو در میان همه موجودات انتخاب شده‌ای که به عشق زنده شوی. باید در این لحظه از آفریده که باورها و چیزهای ذهنی گذشته‌اند بگذری و به آفریدن بنگری. [یعنی این لحظه با چشم او همه چیز در ذهن، زیبا دیده می‌شود و شما لحظه به لحظه فکر و رفتار جدید می‌آفرینید.]

«بیت هندسی»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۶۳

دل تو این آلوده را پنداشتی

لاجرم دل زاهل دل برداشتی

تو پنداشتی من ذهنی پر از درد و همانیدگی مرکز توست که دائماً به سبب‌سازی می‌پردازد و لحظه به لحظه امکان منفجر شدن آن به یک دردی وجود دارد، به ناچار از اهل دلی مثل مولانا جدا شدی.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۴۴

رو بخواهم کرد آخر در لحد

آن به آید که کنم خو با احد



*لحد: قبر

آخر سر بعد از صد سال یا دویست سال من خواهم مُرد. بنابراین بهتر است هم‌اکنون با بی‌نهایت و ابدیت و با بی‌نیازی و یکتایی زندگی خو کنیم و از ذهن جدا شوم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴

ای یارِ ما عیارِ ما، دامِ دلِ خَمّارِ ما

پا و امکش از کارِ ما، بستانِ گرو دستارِ ما

ای زندگی، ای خداوندی که یار جوانمرد ما هستی. اگر تاکنون از تو جوانمردی ندیده‌ایم به خاطر حيله‌گری خودمان بوده‌است. دامِ دل شراب فروش ما تو هستی که اگر به مرکز ما بیایی، شراب فروش می‌شویم. ما می‌خواهیم این عقل من ذهنی را به تو بدهیم، بنابراین لحظه به لحظه فضاگشایی می‌کنیم تا تو از کارمان پا و امکشی و دائماً مشغول درست کردن ما باشی. وقتی درست شدیم و هیچ همانندگی‌ای در مرکزمان نماند، آن وقت تو خودت را از ما بیان می‌کنی.

نکته: دستار، کلاه، نماد عقل من ذهنی است.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۲۹

گفتم دوش عشق را: ای تو قرین و یارِ من

هیچ مباحث یک نفس غایب از این کنارِ من

در این لحظه به این درک رسیدم که عشق، اتصال به خداوند و یکی شدن با او باید دائماً با من باشد. به عشق گفتم یار و قرین من تو هستی. من نمی‌خواهم من ذهنی شوم، به جهان متکی شده و من‌های ذهنی قرینم باشند. ای زندگی حتی یک لحظه هم از کنار من غایب نباش. یعنی من لحظه به لحظه فضاگشایی می‌کنم، از کنار تو غایب نخواهم شد و همیشه



متصل به تو خواهیم ماند. [شما دیگر فهمیده‌اید که نباید از زندگی جدا باشید. همینکه جدا شدید می‌فهمید که مشغول خرابکاری هستید، برمی‌گردید و فضا را باز می‌کنید.

«بیت هندسی»

نکته: شما می‌توانید لحظه به لحظه با فضاگشایی قرین زندگی شوید و یا با خواندن اشعار مولانا قرین او شوید و خداوند کمک شما باشد. اگر ذهنتان نشان می‌دهد که همسر، بچه، پدر و مادر و دوستان کمک شماست، این غلط است.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۳۸

گر همان عیبت نبود، ایمن مباش

بوک آن عیب از تو گردد نیز فاش

*بوک: باشد که، شاید که

اگر چیزهای ذهنی را قرین و مرکز خودت می‌کنی و به خواب آن‌ها می‌روی و فکر می‌کنی این عیب، درد و همانیدگی در تو نیست بلکه در دیگران این عیب‌ها را می‌بینی، خاطر جمع نباش، باشد که این عیب از تو به زودی فاش شود. [بطور کلی وقتی شما عیبی در دیگران می‌بینید آن عیب در شما هم هست.]

«بیت هندسی»

نکته: هر موقع ما مسئله می‌سازیم، هر موقع با ناکامی و بی‌مرادی مواجه می‌شویم زندگی می‌خواهد یک عیبی را به ما نشان بدهد. اگر به عیبمان اقرار کنیم، آن را ببینیم و در هشیاری مان نگه داریم، کارگاه خداوند می‌شویم. هر کس عیبش را ببیند در استکمال خودش و در برطرف کردن آن عیب، «دوآسبه» می‌تازد یعنی نمی‌ایستد.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۰۷

مرغِ خویشی، صیدِ خویشی، دامِ خویش

صدرِ خویشی، فرشِ خویشی، بامِ خویش

تو مرغِ خودت هستی، مثل خداوند که هر لحظه خودش می‌شود، نه اینکه با همانیده شدن با کسی مرغِ ذهنی او شوی و او هم مرغِ ذهنی تو شود. تو هر لحظه خودت، خودت را صید می‌کنی و دامِ خودت هستی. یعنی خودت، خودت را به دام می‌اندازی. صدر و فرش و بام هم خودت هستی. بنابراین به صدر و فرش و بام این جهان که تو را منحرف می‌کنند و به ذهن تو می‌آیند، احتیاجی نداری. همه چیز خودت، خودت هستی.

نکته ۱: هر خاصیتی خداوند دارد ما هم داریم، خداوند مرغ خودش است ما هم مرغ خودمان هستیم نه مرغ کسی دیگر. اگر شما با کسی همانیده شده‌اید، مرغ او هستید، او هم مرغ شماست منتها مرغِ ذهنی.

نکته ۲: ما یک هشیاری و یک خدایت هستیم و در همدیگر آن یک هشیاری را شناسایی می‌کنیم. وقتی کسی مرغ خودش است در دیگری هم زندگی را می‌بیند، ولی وقتی کسی مرغیت خودش را رها کرده و به مرغیت یکی دیگر چسبیده یعنی من ذهنی درست کرده و به وسیله من ذهنی اش دنبال مرغ می‌گردد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۹۸

چیز دیگر ماند، اما گفتنش

با تو، روحُ القُدس گوید بی مَنش

یک چیز دیگر باید به شما گفته شود که جبرئیل آن را بدون واسطه و بدون من به شما می‌گوید.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۹۹

نی، تو گویی هم به گوشِ خویشتن

نی من و، نی غیر من، ای هم تو من

نه، آن رازی را که زندگی می‌خواهد به تو بگوید و باعث پیشرفت و بیداری تو می‌شود، فقط خودت به گوش خودت می‌گویی. نه من آن راز را به تو می‌گویم نه کسی غیر از من؛ درحالیکه من و تو یکی و از جنس زندگی هستیم.

«بیت هندسی»

نکته ۱: هرچه زندگی می‌خواهد به ما بگوید ما خودمان به گوش خودمان می‌گوییم. هر پیشرفتی، هر بیداری‌ای وقتی به وجود می‌آید که خودمان به گوش خودمان بگوییم و به دیگران وابسته نباشیم.

نکته ۲: اگر ما خودمان به گوش خودمان بگوییم، متوجه خواهیم شد که تا به حال در ذهن بودیم، من ذهنی داشتیم و خرابکاری کردیم. بنابراین به عنوان حضور ناظر ذهنمان را تماشا می‌کنیم، عیب‌های خودمان را می‌بینیم، نمی‌گوییم این عیب در من نیست، کارگاه خداوند می‌شویم و خودمان را در دیگران می‌بینیم، این همان عشق است.

نکته ۳: اگر مشغول چیزهای سطحی باشیم که ذهن نشان می‌دهد، به جدایی می‌افتیم. اگر چیزهای ذهنی در مرکز ما باشند، با آنها همان‌انده باشیم و آنها برایمان جدی باشند، در اینصورت تفاوت‌ها جدی و تهدید کننده می‌شوند و ما دشمن هم می‌شویم، اما وقتی از یک جنس باشیم تفاوت‌ها زیبا می‌شوند. این دو بینش، این دو زندگی، باهم فرق دارند. اینکه اگر کسی از نظر باور، دین، رنگ، لباس پوشیدن و هر چیزی که ذهن نشان می‌دهد با شما تفاوت دارد وقتی از جنس خدا هستید همه‌اش زیبا به نظر می‌رسد.



با تشکر:

کارگروه خلاصه سازی متن برنامه‌ها

گوینده: مستا صادقی

منابع: برنامه ۹۹۰ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان

خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۰ گنج حضور، بخش دهم

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۳۷

گفته او را من زبان و چشمِ تو

من حواس و من رضا و خشمِ تو

خداوند به انسان گفته است که من هم زبانِ تو هستم و از طریق تو سخن می‌گویم و هم چشمِ تو هستم تا تو با دید من به جهان نگاه کنی. همچنین من حواس، رضا و خشمِ تو هستم. تو لازم نیست براساس هیجانات من ذهنی خشمگین شوی، من خودم به موقع خشمگین می‌شوم.

«بیت هندسی»

نکته: ما غیر از این پنج حسی که داریم پنج حس دیگر هم داریم، یعنی ما در عالم حضور همه چیز داریم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۳۸

رَوَ که بی یَسْمَع و بی یُبْصِر توی

سِر توی، چه جای صاحبِ سِر توی

*بی یَسْمَع و بی یُبْصِر: به وسیله من می‌شنود و به وسیله من می‌بیند.

[مولانا از زبان زندگی خطاب به انسان می‌گوید:] برو که به وسیله گوش من می‌شنوی و با چشم من می‌بینی. سِر من خودِ تو هستی، دیگر صاحبِ سِر یعنی من ذهنی نیستی.

«بیت هندسی»



نکته ۱: من ذهنی وقتی بالا می‌آید می‌خواهد چیزها را مال خودش کند. فکر می‌کند خدا را هم می‌تواند مال خودش کند. برای همین می‌گوید که خدای من بهتر از خدای دیگران است.

نکته ۲: هر بشری امتداد خدا و سرّ او است. راز، خودمان هستیم، این راز را من ذهنی نمی‌تواند کشف کند. راز را شما به عنوان سرّ خودتان کشف می‌کنید وقتی که با چشم و گوش او کار می‌کنید.

نکته ۳: انسان به وسیله خدا می‌شنود، به وسیله او می‌بیند. اگر چیزها به مرکزتان می‌آید و به وسیله این چیزها می‌بینید، این غلط است.

نکته ۴: اگر شما کل برنامه را گوش کنید، این یک برنامه جامعی می‌شود، تمام چیزها را می‌پوشاند. شما می‌شنوید یک دفعه یاد می‌گیرید. این پراکنده گوش کردن و تماماً گوش نکردن هم باز خراب کاری من ذهنی است. مواظب باشید نگذارید من ذهنی حيله‌گری کند. از اول تا آخر برنامه را گوش کنید، خوب یاد بگیرید.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۴۳

شما را بی‌شما می‌خواند آن یار

شما را این شمایی مصلحت نیست

آن یار، خداوند، شما را بدون شما یعنی بدون من ذهنی می‌خواهد. این مایی و منی به مصلحت شما نیست.

نکته: شاید شما فکر می‌کنید مصلحت است که من ذهنی داشته باشید و در مقابل خداوند این منیت را ارائه کنید. نه! مطمئن باشید به ضرر شماست.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۳۱

که در آن دم که ببری زین معین

مبتلا گردی تو با بُسِ القَرین

*مُعین: یار، یاری کننده

*بُسِ القَرین: هم‌نشین بد

در لحظه‌ای که با آوردن چیزی به مرکز و دیدن از طریق آن دچار انقباض شده و از خداوند که یاری کننده‌ی توست جدا می‌شوی، گرفتار یک باشنده‌ای به نام من ذهنی خواهی شد که بدترین هم‌نشین است.

«بیت هندسی»

نکته: جدا شدن از من ذهنی به‌عنوان یک هم‌نشین بد، به‌دست شماست؛ آن هم با دیدن همواره روی خداوند.

قرآن کریم، سوره زُخرف (۴۳)، آیه ۳۸

«حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ.»

«تا آنگاه که نزد ما آید، می‌گوید: ای کاش دوری من و تو، دوری مشرق و مغرب بود و تو چه همراه بدی بودی.»

توضیح آیه: وقتی انسان از ذهن و من ذهنی جدا می‌شود و پیش خداوند می‌رود، به من ذهنی‌اش می‌گوید: ای کاش،

دوری من و تو به اندازه دوری مشرق و مغرب بود. عجب همراه بدی بودی و چقدر ظلم به من کردی!

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۰۶

پس جزای آنکه دید او را مُعین

ماند یوسف حبس در بضع سنین



*معین: یار، یاری کننده

*بُضِعَ سِنین: چند سال

پس یوسف در جزای آنکه کس دیگری را با ذهنش کمک کننده دید و از خداوند جدا شد، چند سال بیشتر در زندان ماند. [یعنی شما همیشه باید فضا را باز کنید و خداوند را یار خودتان بدانید. اگر یک چیز بیرونی را یار خود بدانید، این سبب خواهد شد که چند سال و یا چند ماه بیشتر در زندان ذهن بمانید.]

نکته: اگر شما رنجش دارید، می‌نالید و خشمگین هستید، حتماً از کسی توقع دارید و چیزی می‌خواهید، از خداوند نمی‌خواهید. یعنی رنجش ما به وسیله من ذهنی از یک من ذهنی است.

قرآن کریم، سوره یوسف (۱۲)، آیه ۴۲

«وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ.»

«و (یوسف) به یکی از آن دو که می‌دانست رها می‌شود، گفت: مرا نزد مولای خود یاد کن. اما شیطان از خاطرش زدود که پیش مولایش از او یاد کند، و چند سال در زندان بماند.»

توضیح آیه: یوسف در زندان به شخصی که در حال رها شدن و بیرون رفتن بود گفت: «من کمک تو را می‌خواهم.» خداوند به او گفت: «مگر من در چاه به تو کمک نکردم؟ چطور مرا رها کردی و از یک من ذهنی کمک می‌خواهی؟»

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۳۵

اجتهاد گرم ناکرده، که تا

دل شود صاف و، ببیند ماجرا



انسان باید فضا را باز کند و با فضای گشوده‌شده و مرکز عدم، تلاش یا اجتهاد پویا کند. یعنی واقعاً با همانیدگی‌ها گشتی بگیرد، نه اینکه با آن‌ها ستیزه کند. به این معنا که هرچقدر یک چیزی در بیرون توجهش را می‌دزدد، او باید توجه خود را نگه دارد و اجازه ندهد هیچ چیز به مرکزش بیاید؛ این اجتهاد گرم پویاست و اگر این کار را نکند دلش صاف نمی‌شود و ماجرا را نمی‌بیند. ماجرا این است که انسان با چیزهایی همانیده شده و آن چیزها این قدرت را پیدا کرده‌اند که بتوانند توجه او را بدزدند.

نکته : شما باید با تلاش پویا همانیدگی‌ها را از مرکزتان بیرون کنید، یا اگر بخواهند به زور به مرکز شما بیایند شما اجازه ندهید. این حالت اجتهاد گرم، صورت پرهیز به خودش می‌گیرد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۶۶

آنچه گوید نفس تو کاین جا بد است

مَشْنَوْتُس چون کار او ضد آمده‌ست

هر چیزی که من ذهنی‌ات می‌گوید: «بد است، نکن.» تو اصلاً حرفش را نشنو برای اینکه من ذهنی با هر چیزی که حالت چالش داشته و او را ضعیف کند بطوری که دیگر نتواند چیزها و دردها را به مرکزت بیاورد، مخالف است. چون کار او ضد است و خلاف خرد زندگی عمل می‌کند.

«بیت هندسی»

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۶۷

تو خلافتش کن که از پیغمبران

این چنین آمد وصیت در جهان



هرچه من ذهنی گفت تو عکسش را بکن و به حرفش گوش نده، برای این که پیغمبرانی که پیغام آورده‌اند این چنین وصیت کرده‌اند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۶۵

میل شهوت کر کند دل را و کور

تا نماید خر چو یوسف، نار نور

میل شهوتی یعنی آوردن چیزها به مرکز، همانیده شدن و طمع زندگی خواستن از آن‌ها، عینک شهوت چیزها را به چشم انسان می‌زند و دل او را کور و کر می‌کند تا او با پندار کمال عاشق من ذهنی خود باشد و خر من ذهنی در نظر او یوسف و درد در نظر او نور خدا جلوه کند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۵۵

گر ندانی ره، هر آنچه خر بخواست

عکس آن کن، خود بود آن راه راست

اگر راه را بلد نیستی، هر چیزی که من ذهنی می‌خواهد، عکس آن را انجام بده که خودش همان راه راست می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۹۶

پس ریاضت را به جان شو مشتری

چون سپردی تن به خدمت، جان ببری

پس تو از ته دل مشتری درد هشیارانه، صبر و سختی ناشی از پرهیز در برابر آوردن چیزها به مرکزت شو. وقتی طوری من ذهنی‌ات را زیر سلطه خودت در آوردی که دیگر نتوانست تو را متقاعد کند تا هر کاری می‌خواهد را انجام دهی، جان سالم به در می‌بری.



«بیت هندسی»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۹۷

ور ریاضت آیدت بی اختیار

سر بنه، شکرانه ده، ای کامیار

ای کامروا، اگر بدون انتخاب تو از طریق بی مرادی دچار سختی شدی، تسلیم شو، فضا را باز کن، اعتراض، ناله و شکایت نکن، بلکه رضا داشته باش و شکر کن که در حال موفق شدن هستی و خداوند به تو توجه می کند.

«بیت هندسی»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۹۸

چون حقت داد آن ریاضت، شکر کن

تو نکردی، او کشیدت ز امر گن

وقتی بدون این که خودت انتخاب کنی، خداوند ریاضت و سختی به خطر افتادن یا از دست دادن یک همانیدگی چه آدم، چه مال دنیا، چه مقام و یا هر چیزی که ذهن نشان می دهد را به اجبار به تو داد، برو شکر کن چرا که تو نکردی بلکه خداوند از طریق امر قضا و کُن فکان، بشو و می شود، این ریاضت را به وجود آورد و تو را به اجبار به سوی سختی کشید.

«بیت هندسی»

با تشکر:

کارگروه خلاصه سازی متن برنامه ها

گوینده: مستا صادقی



منابع: برنامه ۹۹۰ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com